



صورت و معنای شعر حافظ

رضا داوری اردکانی، استاد فلسفه در نشست روز اول «همایش حافظ» که عصر سه‌شنبه 21 مهرماه با حضور کوروش کمالی سروستانی، مریم حسینی، علی موسوی گرمارودی، امیرعلی نجومیان، بهادر باقری و علی‌اصغر محمدخانی در مؤسسه شهر کتاب برگزار شد گفت: روز بزرگداشت حافظ دست‌کار آقای کمالی سروستانی است. ایشان و دوستان شیرازی‌شان دو روز را برای سعدی و حافظ در سال تعیین کردند تا بزرگداشت این دو شاعر یگانه هر ساله برگزار شود. طبعاً اگر یزد هم شاعر بزرگی داشت من باید روزی در سال را برای بزرگداشت آن‌ها تعیین می‌کردم.

داوری اردکانی افزود: لزومی ندارد که یک شاعر، فیلسوف باشد اما حافظ شاعری جامع‌الاطراف بود. فلسفه، علمی است که با گفت‌وگو میان آدم‌ها تبیین می‌شود در حالی که شاعری علم نیست و برای شاعر شدن نمی‌توان به مدرسه رفت. در واقع شعر آموختنی نیست. ما در دانشکده ادبیات متن‌های بزرگان و مشاهیر ادبیات را می‌خوانیم اما حقیقت این است که شعر نمی‌خوانیم که نکته‌ای بیاموزیم.

این استاد فلسفه ادامه داد: نکته دیگری که درباره حافظ باید گفت، این است که ما شعر او را مصرف نمی‌کنیم بلکه به شعر او نیاز داریم. شعر گرهی از مشکلات ما نمی‌گشاید و وسیله‌ای برای رسیدن به هدف نیست. در عین حال سعدی خطابی به کسانی که شعر نمی‌خوانند دارد و می‌گوید: «ایشتر به شعر

عرب در حالت است و طرب/ گر نیست ذوق تو را، کز طبع جانوری». حافظ نیز پیش از هر چیز انسان بودن را محور و مهم می‌داند و تأکید دارد که باید پیش از هر چیز انسان بود.

فیلسوف معاصر ایرانی توضیح داد: فلسفه تفکری است که از دوهزار و 500 سال پیش تا به امروز تفکر غالب بوده است و بنایش نیز از همان اول آن بوده که تفکر اول باشد. اما باز هم می‌گویم که لزومی ندارد شاعر حتماً فیلسوف باشد. فلاسفه نکته‌های مختلفی درباره شعر گفته‌اند اما موضوع واحدی را بیان نکرده‌اند و نمی‌کنند. ارسطو سخنان گوناگونی درباره شعر دارد و به این موضوع می‌پردازد که شعر چیست. او پنج قیاس کرد و پنج مثال آورد و پنج کتاب نوشت. در تقسیم‌بندی ارسطو پنج زبان داریم که عبارتند از سفسطه، خطابه، جدل، برهان و شعر.

رئیس فرهنگستان علوم اضافه کرد: زبان فلسفه برهان؛ زبان علم، جدل؛ زبان سیاست، اقناع، تبلیغ و ترویج، خطابه؛ زبان ظاهربینی، سفسطه و زبان شعر، زبان مخیلات است. از این رو نمی‌توان برای مخیلات تعبیر مشخصی داشت. در عین حال فیلسوفی را ندیده‌ام که به شعر رغبت نداشته باشد. حافظ البته کمتر به فلسفه علاقه‌مند بود اما دانشمندی حاذق به حساب می‌آمد. از دیگر سو شاعری که فلسفه بداند فیلسوفانه شعر می‌گوید. من کمتر شاعرانی را می‌شناسم که در شعرشان فلسفه هم وجود داشته باشد. باید توجه داشت که شاعر بیان عرفان نظری هم نمی‌کند و وظیفه چنین کاری را ندارد.

داوری اردکانی گفت: مولوی قدری عرفان را درسی کرد و بحث‌های خود را به صورت داستان بیان کرد اما شاعری که بیش از هر شاعر دیگری فیلسوف است ناصر خسرو قبادیانی است. اغلب شاعرانی هم که به فلسفه روی می‌آورند نظریشان سلیبی است و آنچه را بیان می‌کنند که فلسفه نفی می‌کند. در شعر شاعر مقصودی را بیان نمی‌کند. شاعر به نخستین نکته‌ای که فکر می‌کند آن را به نظم می‌آورد. اگر چنین نبود شاعران به هیچ وجه نمی‌توانستند مدح بگویند. شاعرانی مانند حافظ توانایی این را دارند که هر چیزی را شعر کنند و بسرایند. شعر حافظ صورت و معنای یکسانی دارد. یعنی درون و بیرونش یکی است و با تأمل بر آن هر بار می‌توان مفاهیم جدیدی را از آن استخراج کرد. این معجزه زبان موجود است که می‌توان چنان کلمات را مناسب و متناسب آورد که شعر به وجود آید. شما شعر حافظ را نگاه کنید، در شعر او مانند هر شعر مستحکم دیگری نمی‌توان المفاظ را از یکدیگر جدا کرد. لفظ در جای خودش در شعر نشسته و بنابراین مخاطب نیز نمی‌تواند صورت و معنا را از یکدیگر جدا کند.

استاد فلسفه دانشگاه تهران توضیح داد: به عنوان دانشجویی 70 ساله که شعر حافظ را می‌خواند و فلسفه‌گرایی اصلی اوست هنوز این پرسش برآیم باقی است که آیا دیوان حافظ بوی فلسفه می‌دهد یا نه. من بعد از این همه سال هنوز شعرهایی از حافظ را برای خود زمزمه می‌کنم که بینشی فلسفی در آن‌ها وجود دارد و این نشانگر آن است که حافظ نگاهی فلسفی نیز در شعرهایش داشته است. حافظ نسبت به سعدی شعرهای رمانتیک کمتری دارد. بارها از خودم پرسیده‌ام که دلیل این شعرهایی که با خود زمزمه می‌کنم چیست. شعری مثل این بیت که می‌گوید: «در این شب سیاهم گم گشت راه مقصود/ از گوشه‌ای برون آ ای کوکب هدایت»